

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

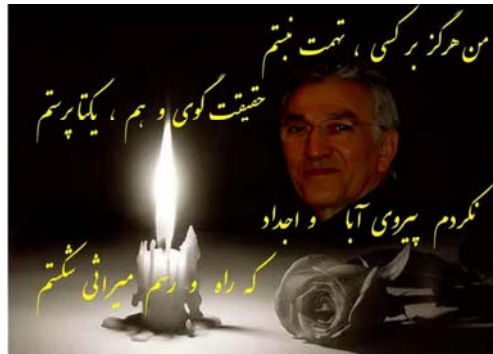
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۳۰ اگست ۲۰۱۸



این هم یکی از سروده های گذشته

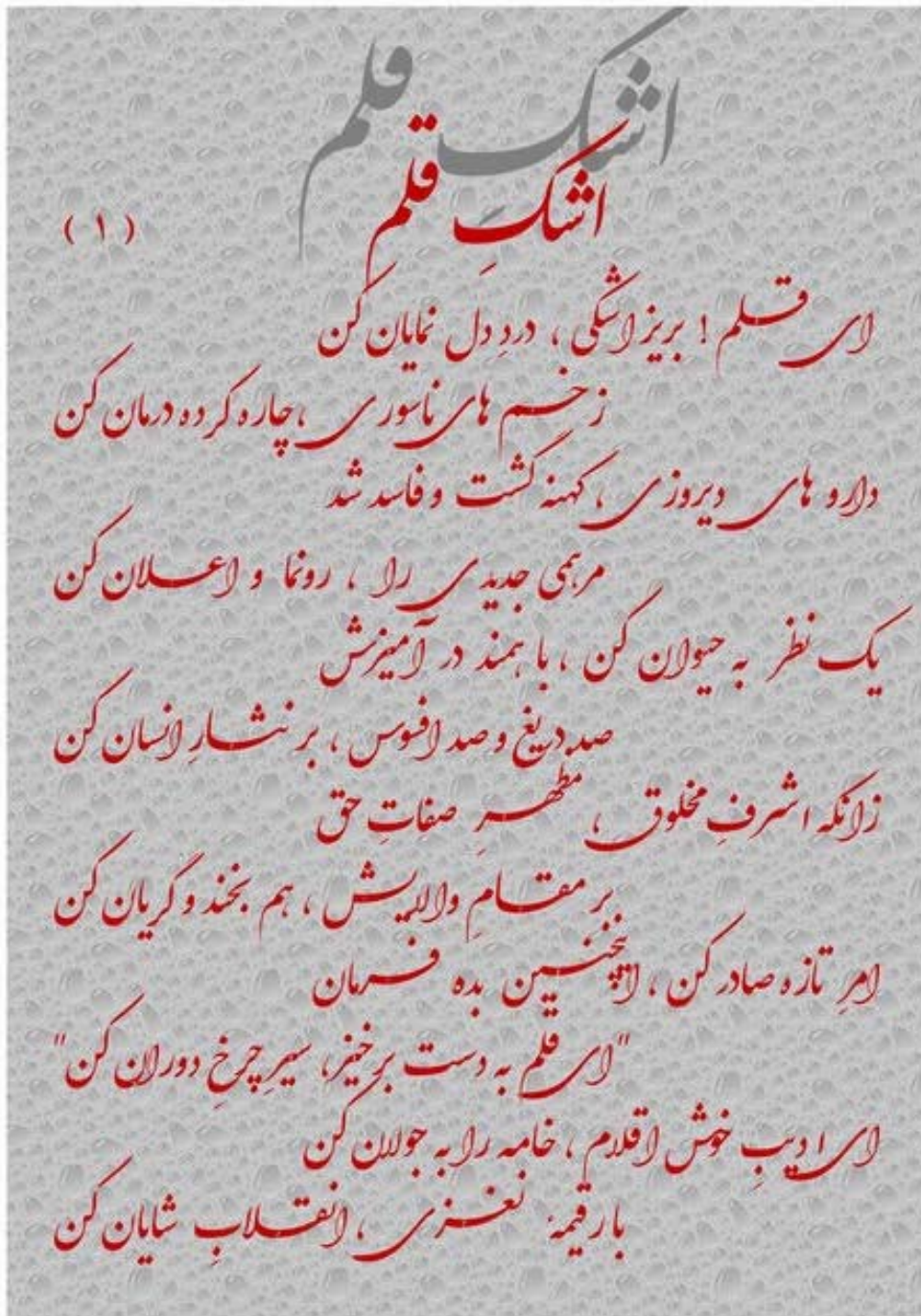
## اشکِ قلم

زخم های ناسوری، چاره کرده درمان کن  
مرهمی جدیدی را، رُو نما و اعلان کن  
صد دروغ و صد افسوس، بر نثار انسان کن  
بر مقام والایش، هم بخند و گریان کن  
"ای قلم بدست برخی، سپر چرخ دوران کن"  
با رقیمة نغزی، انقلاب شایان کن  
با سلاح مضمونت، ترک جنس و الوان کن  
هر قدر که بتوانی، خدمت از دل و جان کن  
ظلم ناروا کردند، این خساره جبران کن  
مهربانی اورا، قدر دان و شکران کن  
خاک پای شان برگیر، سرمه اش به چشمان کن  
جمله از میان بردار، این چمن گلستان کن  
وحدتی نما ایجاد، خدمتی به ادیان کن  
وحدت بشر اکنون، زینت هر انسان کن  
مشعلِ فروزان شو، اقتداء به مردان کن

ای قلم! بریز اشکی، درد دل نمایان کن  
دارو های دیروزی، کهنه گشت و فاسد شد  
یک نظر به حیوان کن، باهمند در آمیزش  
زانکه اشرف مخلوق، مظهر صفات حق  
امر تازه صادر کن، اینچنین بده فرمان  
ای ادیب خوش اqlام، خامه را به جولان کن  
با کلام منظومت، با شعار موزونت  
"بر تساوی انسان، از رجال و هم نسوان  
قدر زن ندانستند، در جهان انسانی  
هم زن است و هم مادر، هم معلم اول  
زیر پای مادر هـا، جاودان، بهشت حق  
فرق تاجک و پشتون، هم هزاره و ازبک  
بر یهود و بودائی، مسلم و مسیحائی  
فکر وحدت افغان، از سرت به دور افکن  
گر خیال خدمت را، بر سرت همی داری

بهر خدمتِ هموع، جان ما به قربان کن  
 بوی وصل اگر خواهی، عزم کوی جانان کن  
 افسرِ محبت را، بر سرِ هر افغان کن  
 پرسشی اگر باشد، نامه ها نگاران کن  
 هر کجا که میباشی، یک اشاره چشمان کن  
 باورت اگر ناید، مُتَجِن شو و آن کن

آی و مرد میدان شو، ترکِ خانه و جا کن  
 مجمری شده سوزان، اشکِ ما، سپندِ عشق  
 بر نثارِ اقدامت، از وفا گلی پاشم  
 چون قلم شده کم رنگ، کوتاه وقت و کاغذ تنگ  
 جر و بحثی گر خواهی، بنده خدمتت حاضر  
 « نعمت » از وفا گوید، روز و شب به فرمانم



با کلام منظومت ، با شعار موزونیت ( ۲ )  
 با سلاح مضمونیت ، ترک جنس و لولون کن  
 " بر تساوی انسان ، از رجال و هم نولون  
 هر قدر که بتوانی ، خدمت از دل و جان کن  
 " قدر زن ندانستند ، در جهان انسانی  
 ظلم ناروا کردند ، این خارده جبرون کن  
 هم زن لاست و هم مادر ، هم معلم اول  
 محسبانی لوروا ، قدر دلان و شکران کن  
 زیر پای مادر ها ، جاودلان ، بهشت حق  
 خاک پای شان بر کیم سرمه اش به پشمان کن  
 فرق تاجک و پشتون ، هم هزاره و ازبک  
 جمله ، از میان بردار ، این چمن گلستان کن  
 بر یهود و بودایی ، مسلم و مسیحایی  
 وحدتی نما لیجباد ، خدمتی به لویان کن  
 فکر وحدت افغان ، از سرت به دور لافکن  
 وحدت بشر لکنون ، زینت هر انسان کن

فکرِ وحدتِ افغان ، از سرت به دور لکن ( ۳ )  
 وحدتِ بشر و کنون ، زینتِ هر انسان کن  
 گر خیالِ خدمتِ روی ، بر سرت همی دلایر  
 مسلّ فروزان شو ، بر وقتِ دلاء به مردان کن  
 آس و مرد میدان شو ، ترکِ خانه و جا کن  
 بهر خدمتِ ممنوع ، جان ما به قربان کن  
 مجمر شده سوزان ، لشکِ ما ، سپید عشق  
 بویر وصل لکر خولای ، عزمِ کورِ جانان کن  
 بر نشاءِ اقدامت ، از وفا کھی باشم  
 لیسر محبتِ روی ، بر سر هر و فغان کن  
 چون قلم شده کم رنگ ، کوزه وقت و کاغذ تک  
 پرستی لکر باشد ، نامه ما بخارون کن  
 جر و بجھی کر خولای ، بنده خدمت حاضر  
 هر کج که میاشی ، یک اشاره چشمان کن  
 « نعمت » از وفا کوید ، روز و شب به فرمانم  
 باورت لکر ناید ، ممخن شو و ، آن کن